

آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبائی یزدی و مشروطه

رضا رمضان‌نرگسی

یکی از شخصیت‌های برجسته شیعه که طی سده اخیر بر حیات علمی و سیاسی شیعیان تأثیر انکارناپذیری دارد و کتاب فقهی ایشان یکی از مهم‌ترین منابع فقهی شناخته شده، مرحوم سید محمدکاظم یزدی است. معمولاً مرحوم سید با بینش‌های عمیق فقهی‌اش شناخته و شناسانده می‌شود؛ اما بعد سیاسی ایشان تحریف شده یا در هاله‌ای از ابهام مانده است. سید یکی از کسانی است که طرح تحریف و ترور شخصیت در مورد او اجرا و تلاش شد تا از وی چهره‌ای منفی به نسل‌های بعدی معرفی گردد. هدف اساسی این مقاله بررسی موضع سیاسی سید یزدی در قبال نهضت و نظام مشروطه ایران، و نیز فقه سیاسی این مرجع بزرگ جهان‌تشیع است. در همین جهت با ذکر برخی شباهت و نسبت‌هایی که به ایشان داده شده، به ارزیابی آن‌ها می‌پردازیم. در ابتدا لازم است مختصری از موقعیت علمی و شمه‌ای از نفوذ اجتماعی ایشان ذکر شود.

أ) مقام علمی و اجتماعی سید یزدی

مرحوم آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی، معروف به صاحب عروه، به سال ۱۲۴۷ ق (یا ۱۲۵۶)، بنا به اختلاف اقوال) در ده کُسنویه یزد - که اینک جزو شهر شده - در خانواده‌ای کشاورز چشم به جهان گشود^۱. وی دروس مقدماتی را در مدرسه علمیه دو منار یزد گذراند؛ سپس برای فراگیری سطوح بالاتر راهی مشهد شد. در آنجا، هیأت و

۱. علی‌ابوالحسنی، آیت‌الله العظمی سید محمدکاظم طباطبائی یزدی پرچمدار مرصه جهاد و اجتهاد، ص ۱.

ریاضیات را آموخت و آن‌گاه به اصفهان آمد و از محضر علمای وقت؛ شیخ محمدباقر نجفی، (پدر بزرگوار آفانجفی اصفهانی و حاج آقا نورالله)، سید محمدباقر خوانساری (صاحب «روضات الجنات»)، آیت‌الله میرزا محمد هاشم چهارسوقی و آیت‌الله ملامحمد جعفرآبادی، کسب علم و فضل نمود و از مرحوم نجفی اجازه اجتهاد گرفت.

سید در سال ۱۲۸۱ ق وارد حوزه نجف اشرف شد. ورودش با وفات شیخ اعظم مرتضی انصاری و انتقال مرجعیت به میرزای شیرازی مصادف بود. آن بزرگوار از محضر فقهای بزرگی هم چون میرزای شیرازی، شیخ مهدی جعفری، شیخ راضی نجفی (فرزند شیخ محمد جعفر)، شیخ مهدی جعفری و آیت‌الله شیخ مهدی آن کاشف الغطاء کسب فیض کرد تا آن‌که خود مستقلاً در نجف به تدریس و تعلیم فقه و سایر علوم پرداخت و دیری نگذشت که از بزرگ‌ترین مراجع عصر خود شد؛ بویژه پس از درگذشت مرحوم آخوند خراسانی، اکثریت قاطع شیعیان جهان، مقلد و مطیع فتوای او شدند.^۲ در خصوص مقام علمی سید همین بس که در دوران اخیر، تمام فقهای عظام آغاز مرجعیت خویش را نوعاً با نشر حواشی خویش بر کتاب فقهی ایشان، یعنی «عروة الوثقی» اعلام می‌کنند.

وی را سید عالمان امت و شیخ طائفه، پرچم‌دار تشیع و قطب آسیای شریعت شمرده‌اند. او را فقیهی دانسته‌اند که هیچ‌کس را یارای رقابت با وی نبود.^۳ حوزه درسش آن قدر پر بار و گیرا بود که نزدیک به دویست تا سیصد عالم در سر درس فقه حاضر می‌شدند.^۴

درباره موقعیت و نفوذ بالای ایشان در میان مردم، مخالفان مرحوم یزدی نیز، سخن به اعتراف گشوده‌اند. احمد کسروی در این باره می‌نویسد:

سید یزدی در رده آخوند خراسانی و حاج شیخ [عبدالله] مازندرانی شمرده می‌شدی و گروهی انبوه از ایرانیان، از مقلدان او می‌بودی.^۵

۱. مرتضی بذرافشان، سید محمدکاظم یزدی فقیه دوراندیش، ص ۳۸.

۲. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۴ و سید محسن امین، اعیان الشیعه، ص ۴۳-۱۰.

۳. شیخ محمد حرزالدین، معارف الرجال، ص ۳۲۶.

۴. مظفر نامدار، اسوه قناعت و سیاست، مندرج در: موسی نجفی، تأملاتی میاسی در تاریخ تفکر اسلامی، ج ۵، ص

مهدی ملک‌زاده می‌نویسد:

میردان و مقلدین زیاد در ایران داشت و عشایر شیعه عراق عرب، از او تقلید می‌کردند و او را پیشوای مطلق خود می‌دانستند و هرگاه ضرورت ایجاب می‌کرد ممکن بود هزارها عرب مسلح تحت اختیار او گذارند و احکامش را با آهن و آتش پیش ببرند.^۱

یحیی دولت‌آبادی هم با اشاره به نفوذ تمام عیار سید در میان مردم می‌نویسد:

اکنون که خود رئیس مسلم شده، طرفی ندارد که مخالف یا موافق شناخته شود.^۲

سرهنگ لائر، یکی از مأموران انگلیس در منطقه خاورمیانه، در گزارش ۴ اگوست ۱۹۰۹ خود به انگلستان می‌آورد:

موسیو ماسچکوف، یکی از کارمندان سفارت روسیه، به من اطلاع داده است که متنفذترین شخصیت روحانی در خارج باکو و در میان مسلمانان قفقاز، سید کاظم یزدی است.^۳

میزان عشق و اعتقاد مردم به سید به اندازه‌ای بود که صحرائشینان از خاک پای او برداشته و با خود به چادر می‌بردند و در کیسه ریخته، هنگام سوگند خوردن برای اثبات حقانیت خود به آن قسم می‌خوردند.

آیت‌الله یزدی، در روز ۲۸ رجب سال ۱۳۳۷ / ۱۸ اردیبهشت ۱۲۹۷ در اوج رهبری مبارزات شیعیان عراق علیه سلطه استعمار انگلیس، بر اثر بیماری ذات‌الریه درگذشت و در شهر نجف در باب طوسی صحن مرتضوی به خاک سپرده شد.^۴

ب) سید یزدی و مشروطه

سیره مستمر سید در امور سیاسی - اجتماعی، تحصیل اطلاع دقیق و کامل از جوانب، آثار و تبعات حوادث و رویدادها و سپس تأمل در صحیح‌ترین راه و پخته‌ترین نوع برخورد با آنها بود.

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۱۲.

۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ص ۱۳.

۳. مظفر نامدار، اسوه فقاقت و سیاست، ص ۳۰.

۴. فصلنامه تراثنا، س اول، ش ۴، ص ۱۶۵-۱۶۳.

وی در اتخاذ نوع برخورد با جریان‌ها و جناح‌های گوناگون، از اقدامات شتابزده و صرفاً احساساتی سخت پرهیز داشت و اگر کسانی مغرضانه یا ساده‌لوحانه، سید را در قبال حوادثی که بر جوامع اسلامی و تشیع می‌گذشت، عنصری بی‌تفاوت! و کناره‌گیر! شمرده‌اند، سخت به خطا رفته‌اند. نامه‌ای که مرحوم سید، در ایام تحصن علمای تهران در صدر مشروطه در قم، به دو تن از علمای تهران (مرحوم حاج میرزا ابوتراب شهیدی و حاج شیخ روح‌الله قزوینی) نوشته، به وضوح نشان‌گر اهتمام وی به اصلاح امور جامعه اسلامی و در عین حال متانت و احتیاط اوست.

سید هر جا که احساس تکلیف شرعی می‌نمود اقدام می‌کرد، با جو سازی و توهین و تهدید مخالفان، صحنه را خالی نمی‌گذاشت و در عین حال، به آن چه که به شخص او بر می‌گشت، سعه صدر و گذشت بسیار نشان می‌داد. چنان‌که در گرماگرم مشروطه اول، جمعی در مقام توهین و تهدید او برآمدند و پخش این خبر موجب تحریک شدید احساسات دینی عشایر دجله و فرات شد. آنان مسلحانه وارد نجف شدند و به تعقیب توطئه‌چینان پرداختند. حکومت عثمانی هم از سید حمایت می‌کرد؛ اما سید از انبوه هواداران مسلح خویش مصرانه خواست که از تعقیب اشخاص باز ایستند.^۱

به طور کلی رابطه سید با مشروطه را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. دوره عدالت‌طلبی (نهضت عدالت‌خانه)؛

۲. دوره مشروطه‌خواهی؛

۳. دوره مشروعه‌خواهی.

سید در هر دوره، سیاستی خاص را در پیش گرفت که در خور تأمل است.

۱. دوره عدالت‌طلبی

اولین حضور عینی مرحوم سید یزدی و آخوند خراسانی در نهضت مردمی، به جنبش عدالت‌خواهی برمی‌گردد. در جریان واقعه «مسیونوز بلژیکی» آخوند خراسانی و

۱. علی‌ابوالحسنی، آیت‌الله العظمی سیدمحمدکاظم طباطبائی یزدی پرچمدار عرصه جهاد و اجتهاد، ص ۶۵.

سیدیزدی مشترکاً در تاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۳ طی تلگرافی، اعتراض خود را نسبت به اقدامات ظالمانه نام‌برده اعلام می‌کنند.^۱

سید در دوران تحصن معترضانة علمای تهران و برخی علمای بلاد در قم (در صدر مشروطه) جهت رفع مظلومیت علما و تحریض دربار به قبول درخواست‌های مشروع آنان، دست به اقداماتی زده که احتمالاً در صدور دستخط مظفرالدین شاه بی‌تأثیر نبوده است.^۲

۲. دوره مشروطه‌خواهی

اقدامات علمای تهران به رهبری شیخ فضل‌الله نوری، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی «دوره اول» جنبش عدالت‌خواهی را که بر اساس خواسته‌هایی چون پایه‌ریزی بنیاد عدالت‌خانه در تمام نقاط ایران و اجرای قوانین اسلامی قرار داشت، وارد «دوره دوم» جنبش نمود. دوره دوم مبارزه که در نهایت به مهاجرت علما به قم منجر شد، بستر سیاسی جنبش را برای ظهور جریان جدیدی از روشن‌فکران غرب‌گرا که با حضور علمای دین جرأت اظهار وجود نداشتند، فراهم ساخت و در نهایت، اهداف مرحله اول که در بنیاد عدالت‌خانه و اجرای قوانین اسلام تجلی داشت، در دوره دوم و هنگام هجرت رهبران جنبش، به خواسته‌هایی چون بازگشت علمای اعلام از قم، عزل صدر اعظم و افتتاح مجلس تبدیل شد. در این مرحله مفهوم عدالت‌خانه و اجرای قوانین اسلام جای خود را به مجلس شورا و مفهوم مشروطه داده و خبر از بروز شرایط جدیدی در بستر سیاسی جنبش می‌دهد. از زمان ظهور دوره دوم تا پیروزی نهایی جنبش و صدور فرمان مشروطیت، هیچ‌گونه اعلامیه‌ای از سوی علمای نجف در تأیید و حمایت از جنبش مشروطه صادر نمی‌شود.^۳ سیاست سید یزدی در این دوره، سیاست سکوت است.

۱. مظفر نامدار، اسوه فقاهت و سیاست، ص ۶۴ و ۶۵، به نقل از محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۲۴-۲۵.

۲. علی ابوالحسنی، سلطنت علم و دولت فقر، ص ۷۱۹.

۳. مظفر نامدار، اسوه فقاهت و سیاست، ص ۴۳-۴۴.

۳. دوره مشروطه خواهی

در این دوره که طی آن دغدغه پیروزی به دلهره نگارش قانون اساسی تبدیل می شود، به منزله نقطه جدایی علمای شیعه و تبدیل آنان به دو گرایش سیاسی است. با ظهور این دو گرایش، در حقیقت سه جریان سیاسی در جنبش مشروطه ظهور می کند که دو جریان، متأثر از علمای شیعه است و یک جریان، تلاش گروه نوپای روشن فکری برای سلطه بر میراث مجاهدت های علمای شیعه در جنبش می باشد. بدین ترتیب جنبش مشروطه به رهبری پیروان مکتب سامرا (شیخ نوری و سید یزدی) در قلب جنبش مشروطه پایه ریزی می شود.

پس از ظهور مفهوم جدیدی به نام «مشروطه»، مرحوم سید یزدی با کسب اطلاعات لازم از مجاری مختلف، چنین استحالته خطرناکی را به مصلحت نظام اجتماعی ایران و دین داری مردم نمی بیند.

سید مهدی موسوی اصفهانی که شاگرد مرحوم آیت الله یزدی و نائینی بود، می نویسد:

مشروطه خواهان کوشش کردند که یزدی را در انقلاب درگیر سازند تا از پشتیبانی و نفوذ او برخوردار گردند. مشروطه گران می خواستند یزدی را گمراه کنند؛ ولی یزدی به وسیله آشنایانش در تهران، اصفهان، تبریز و همدان به تحقیقات سری پیرامون اصول مشروطه گری پرداخت و ... خواسته های مشروطه گران را نادرست یافت.^۱

سید در این بلوای جدید، سکوت را روا ندانسته و مخالفت را اظهار کرده، در این مسیر، دست به حمایت بی دریغ از شیخ فضل الله نوری می زند؛ چنانچه مرحوم سید یزدی در نامه ای که در روز ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۵ خطاب به ملا محمد آملی - که در اعتراض به مفاسد مشروطه در تحصن عبدالعظیم شرکت کرده بود - می نویسد، به این دو دوره و همچنین به سیاست خود در قبال آنها اشاره می کند.^۲ او در این نامه می نویسد:

۱. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۲۰۱، به نقل از محمد مهدی موسوی اصفهانی، احسن الودیعه، ج

۱، ص ۵۴-۵۳.

۲. رک: همان.

در این حوادث واقعه و فتن مستحدثه ناچار سکوت را اصیل دانسته، مداخله در این قسم امور را که مستتبع بعض لوازم است بر خود روا نداشتیم؛ ولی از تواتر ناملازمات و اصغای نشر کفر و زندقه و الحاد در سواد اعظم ایران به قدری ملول و متأثر شده که لابد شدم دیگر بر حسب وقت آن چه تکلیف الهی است، ادا نمایم.^۱

بنابراین در جریان نهضت مشروطه بر اثر اشاعه افکار ضدّ دینی، ابتدا ادامه این حرکت را به مثابه شبی ظلمانی و آسمانی تیره و تار در افقی نامعلوم و مبهم یافت و برای کشف حقایق سکوت کرد، و در تحولات بعدی در ایران - بویژه اعلام اعتراض شیخ فضل‌الله نوری به قانون اساسی و مجلس - به انتقاد از آن روی آورد و از تأیید مجلس شورا خودداری کرد و حمایت از آن نهاد قانون‌گذاری را منوط به انطباق کامل مصوّبات آن با موازین شرع انور نمود. زمانی که موج فتنه و آشوب بالا زد و جمعی از عناصر مشکوک هم چون تقی‌زاده در نقاب هواداری از آزادی و ضدیت با استبداد به «مبارزه با دین و روحانیان» پرداختند، به جلوگیری کوشید و در این راه سختی‌ها و رنج‌ها کشید.

بر پایه نامه‌های باقی‌مانده از سید در مشروطه، باید گفت که تمام تلاش وی دفع کفریات و حفظ عقیده و اجرای قوانین محکم قرآنی و شریعت ابدی محمدی، همراه با ملاحظه موجبات صلاح و صیانت دین و دمای مسلمانان بوده است.

مرحوم سید یزدی در جریان حمایت از جنبش مشروعه، چند تلگراف و نامه به برخی علما فرستاد که در روزنامه‌های وابسته به جنبش مشروعه که شیخ فضل‌الله نوری در حرم حضرت عبدالعظیم آن‌ها را به چاپ می‌رسانید، منعکس شده است. سید در این نوشته‌ها، مبانی جنبش مشروعه را بر اساس چند اصل اساسی مورد تأیید قرار می‌داد:

۱. جلوگیری از بدعت در دین در پناه قانونی به نام قانون مشروطه؛

۲. جلوگیری از اشاعه کفریات به وسیله جریان سکولاریسم روشن‌فکری؛

۳. مبارزه با آزادی‌های متأثر از غرب؛

۴. اجرای قوانین کامل و متعالی قرآن؛

۵. حفظ عقاید و اندیشه‌های مسلمانان.^۲

۱. هما رضوانی، لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری، ص ۶۵.

۲. مظفر نامدار، اسوه فقاہت و سیاست، ص ۴۵-۴۶.

همکاری سید با شیخ فضل‌الله نوری

سید هم‌سو با شیخ فضل‌الله نوری به دنبال تحقق مشروطه مشروع بود و زمانی که شیخ به حرم حضرت عبدالعظیم (در شهر ری) پناهنده شد، سید مجدانه به حمایت از اهداف او برخاست. نامه‌ای که شهید نوری در محرم ۱۳۲۷ (هشت ماه پیش از اعدام خویش، و نزدیک به یک ماه پس از ترورش به وسیله کریم دواتگر) به مرحوم سید نگاشته، گواه پایمردی آن دو بزرگوار در دفاع بی‌امان از ساحت اسلام و تشیع است. در این نامه شیخ از دل‌جویی‌های سید تشکر کرده، می‌نویسد:

... مرقومه شریفه مبنی بر اظهار محبت و نفقات صمیمانه، دو هفته رفته زیارت گردید... از این که شرحی مندرج، خدمات وارده بر وجود شریف بود، نهایت تأسف و تحضر حاصل گردید. البته خاطر شریف بهتر از همه کس مسبوق است که در طی این مراحل که جزء ایام الله معدود است، جهاد اکبری است از امثال حضرت‌تعالی در اعلائی کلمه حقّه. بدیهی است خدمات و لطفاتی هم دارد که باید تأسیاً بالأسلاف تحمل نمود و رنج را برای بزرگی مطلب و مقصد، راحت شمرد...^۱

نامه ارسالی سید به شیخ در دسترس نیست؛ ولی از جواب شیخ به روشنی پیداست که سید نیز همانند شیخ در معرض انواع آزار و اذیت قرار داشته و احتمالاً شرحی از رنج‌های وارده را برای شیخ نوشته بود.

شواهد تاریخی گواهی می‌دهد که مرحوم سید از کجروی‌های عناصر به اصطلاح مشروطه‌خواه، متألم و متأثر بوده و به عنوان مرجع تقلید و عالم شیعی نمی‌توانست مفاسد مشروطه در مقابله با شریعت و مسخ آن را نادیده بگیرد. وی سرانجام، بر اساس وظیفه الهی، سکوت خود را شکست و در حمایت از مواضع شیخ فضل‌الله نوری در فضایی پر از خطر و ترور، دست به اقداماتی زد.

نخستین بیانیه وی در ۲۳ جمادی الاول سال ۱۳۲۵ به آخوند ملامحمد آملی در تهران مخابره شد و در روز یکشنبه هفدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم چاپ و منتشر گردید. در این بیانیه، انگیزه سکوت پیشین خود و شکستن آن را در این زمان اعلام داشت.

سید در تلگرافی دیگر که به سیدحسین قمی (یکی دیگر از علمای متحصن در عبدالعظیم) به تاریخ ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ می‌نویسد، از وضع نابسامان روزنامه‌ها در نشر مطالب کفرآمیز، ابراز ناراضیتی کرده و همگان را به حفظ دین اسلام و نگرهبانی از عقاید مسلمانان فراخوانده و غم و اندوه خود را از مهاجرت علما به آستان حضرت عبدالعظیم و اذیت و آزار نمایندگان خود در یزد ابراز می‌دارد. متن تلگراف به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم. ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. في الحقيقه، اين اوقات مصداق آيه شريفه «ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس» مي باشد. على التوالى، نامليمات در نزايد؛ و عمده آن از تجرئى بي اندازه مبدعين و ملحدين و اشاعه كفریات و زندقه، كه ناشى از گمان حریت قلم و لسان است كه منشأ خرابى‌ها شده. چندی قبل قره العيون محترم، آقا سيد محمّد - حفظه الله تعالى - بعضى از آن را معروض داشته، باعث مزاحمت فعليه آن است كه جنابان مستطابان عمدتى العلماء العاملين، آقاى آخوند ملّا حسن مالميرى و آقاى حاجى ميرزا آقا - دام تأييدهما - كه از علمای به قاعده موجّه مسموع الكلمه عند عامه اهل البلد و در حقيقت، مورد اطمينان اين جانب مى باشد، در دارالعباده بزد توهينات به ايشان وارد آمده؛ دور نيست آن جناب قضايای ايشان را مستحضر باشد، چنان كه ممكن باشد، تداركى بفرماييد. ديگر آن كه هفته گذشته تلگرافى مشوّش خاطر مشوّه الامضا به عنوان اين جانب رسيد. محصل آن تشكّی از وضع زمان، ضعف ايمان خلق و تجرئى ملحدين به اشاعه كفر و زندقه علناً بر منابر مسلمين است و اخبار به اين كه به آن واسطه، نوع علما به حضرت عبدالعظيم - سلام الله عليه - حركت فرموده، بي نهايت از آن متألّم گرديد و چنين ظاهر بود كه امضا از جناب ثقة الاسلام آخوند آملی - دام تأييده - بوده، لازم دانسته تلگرافى روز گذشته نوشته، فرستادم تلگراف خانه رأساً به تهران بزنند. البته به نظر شريف رسيده، اميدوارم از اهتمامات صحيحه آن جناب با نهايت متانت، موجبات حفظ دين مبين و عقايد مسلمين را منظور داريد و ملتفت باشيد مبدا آثار فتنه در اين مقام شده. كيفيت حالات را مرقوم داريد و از بشارت سلامتى مستحضرم داريد. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته، الاحقر سيد محمّدكاظم الطباطبائى.^۱

بازتاب حمايت سيد از جنبش مشروطه

نامه‌ای که یکی از پیروان سید یزدی به نام شیخ عبدالحسین یزدی به سید احمد (فرزند مرحوم سید یزدی) که در تحصن عبدالعظیم همراه شیخ فضل‌الله بود، نوشته به خوبی منعکس‌کننده تهدیدها به جان مرحوم یزدی می‌باشد:

به عرض می‌رساند، امید که خداوند وجود جناب عالی را از جمیع آلام و اسقام مصون و محروس بدارد. تلوا فی الجملة، شرح بعضی وقایع را به عرض می‌رسانم که حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد با اغراض خبیثه خود، که فی الحقیقه هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه لا اله الا الله و محمّد رسول الله ﷺ بود، از حضرت مستطاب حجت الاسلام و آیت الله فی الانام حضرت آقا بگیرند، امتناع شدید می‌فرمودند؛ لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک برآمدند، حتی تهدید به قتل و در صورتی (اعلامیه‌ای) که مشتمل بر این معنا و دو شکل شش لول بر آن کشیدند، نوشتند و بر درهای صحن مقدس چسباندند.

اهل نجف از عرب و عجم که این معنا را دیدند، از بطلان این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند، به کلمه واحده آن‌ها را لعن کردند و این معنا موجب شد که متدینین و علما و اهل علم مُتَمَكِّن از بدگویی و انکار این امر مشووم شدند و بحمدالله، اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علمای ایشان از حضرت آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنید می‌نمودند که آن‌ها را به مجازات خود برسانند و تلف کنند. از خود حضرت آقا جوابی به غیر آن که «به خدا واگذاشتم و احدی را نمی‌شناسیم» شنیده نشد و یک روز خود آقا هم بر منبر درس به محضر همه آقایان طلباب فرمودند که «امر راجع به دین اسلام است و حفظ نفوس و اغراض مسلمین باید بشود و حفظ شوکت مذهب جعفری - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین و ابناؤه المعصومین - و دما باید بشود و این معنا جز به مطابقت با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم باک ندارم، چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست بردارم»^۱.

ج) موضع مشروطه خواهان تندرو در برابر سید

موضع تند برخی مشروطه خواهان در برابر آیت الله یزدی، به سه صورت انجام می‌گرفت:

۱. آزار و اذیت

که به دو نحو انجام می‌شد:

۱-۱. به صورت فیزیکی که به ایشان جسارت روا می‌داشتند؛ به عنوان نمونه آیت الله

محسن ملایری نقل کرده که پدرم فرمودند:

یک روز مرحوم سید یزدی در حرم حضرت علی علیه السلام دعای سمات می‌خواند، ناگاه یکی از روحانیان مشروطه طلب که سیگار می‌کشید (اسمش را نمی‌خواهم بگویم)، رفت و سیگار را

گذاشت پشت گردن آقا سید محمد کاظم یزدی. او گردنش سوخت و یک نگاهی کرد و هیچ نگفت. بعدها همان شخص دستش قانقاریا پیدا کرد و دستش قطع شد.^۱

۱-۲. در موارد زیادی نقل شده که مشروطه‌طلبان حضوراً به ایشان اسائه ادب نموده و سعی می‌کردند با زخم زبان و دادن نسبت‌های ناروا، سید را وادار به عکس‌العمل کنند؛ ولی ایشان در تمام این موارد، خونسردی خود را حفظ نموده و از خود سعه صدر نشان می‌داد.^۲

۲. تهدید و ارباب

به دنبال موضع‌گیری صریح سید، مشروطه‌خواهان تندرو تصمیم به تهدید و ارباب ایشان می‌گیرند. در پی این تصمیم اطلاعیه‌ای دال بر ترور سید - که بر روی آن تصویر دو عدد شش‌لول کشیده بودند - به در و دیوار حرم مقدس چسبانیدند.^۳

نقل شده که روزی یکی از اهالی یزد به بهانه پرسشی خدمت سید یزدی رسید و به محض حضور، نامه‌ای دال بر تأیید مشروطه جلوی آقا نهاده و با تهدید اسلحه خواستار امضای آن شد. سید سینه را سپر کرده و گفت:
من سال‌هاست آماده شهادتم.

آقای مدرسی در «النجوم المسرده» به نقل از سید هاشم بن سید عبدالحی می‌نویسد:
یکی از اشرار به چنین کاری مبادرت کرده و سید در پاسخ گفته: جان فدا کردن پیش من آسان‌تر از امضا کردن این مشروطه است.^۴

۳. ترور شخصیت

با آن‌که دوست و دشمن به زهد و پارسایی سید و بی‌اعتنایی او به دنیا، معترفند، برخی از

۱. ابوالفضل شکوری، خط سوم در انقلاب مشروطیت، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. به عنوان نمونه: آیت‌الله جناتی از یکی از علما که خود شاهد ماجرا بود، نقل کردند که سید در تشیع جنازه آخوند شرکت کرده بودند. یکی از علمای مشروطه‌طلب خودش را به سید رساند و با اهانت گفت: «گبری، (زردشخی) گبری، خوشحال باش که رقیبت مرده، خوشحال باش!» ایشان با کمال متانت و با همان نتیجه یزدی او را نصیحت می‌کردند.

۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۸۱.

۴. فرمانداری شهرستان یزد، شکوه پارسایی و پایداری، ص ۱۹ و ۲۰.

مشروطه‌طلبان به جهت بغض و عداوتی که به وی داشتند، می‌کوشیدند شخصیتی وارونه و دنیاگرایانه از او ارائه دهند. تاریخ‌نویسانی هم‌چون کسروی، ناظم‌الاسلام کرمانی و یحیی دولت‌آبادی در این دسته قرار دارند. کسروی می‌نویسد:

سید کاظم جز سود خود را نمی‌جست و جز در پی دستگاه آیت‌اللهی نبود.^۱

در حالی که سید از مرجعیت‌گریزان بود. چنان‌چه نقل می‌کنند که او در ابتدا از پذیرش مرجعیت اجتناب می‌ورزید. مردم و علمای نجف که به مقام علمی و معنوی وی - به‌خصوص پس از رحلت میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ - پی برده بودند، مصرانه از ایشان، پذیرش مرجعیت را می‌خواستند. پس از رحلت میرزا عده زیادی از مردم برای آن فقید سعید مجلس ترحیم اقامه کردند. به‌طور معمول اگر عالمی بزرگ، برای مرجع از دست رفته مجلس ترتیب دهد، مدّعی مرجعیت شناخته می‌شود. سید محمد کاظم پس از فوت میرزای شیرازی از این عمل اجتناب ورزید و به مسجد سهله رفت و مجلس ترحیم ترتیب نداد. این تواضع و فروتنی سید باعث شد که مردم به تقوای وی، بیش از پیش پی ببرند.^۲ سرانجام با اصرار زیاد مردم، ایشان مرجعیت را پذیرفت.

ملک‌زاده نیز خردورزی سید در کشف موضوعات و مخالفت او با روند ضد دینی مشروطه را، ناشی از فریب خوردن سید از نظام اطلاع‌رسانی طرف‌دار شیخ فضل‌الله دانسته، می‌نویسد:

سید کاظم یزدی که یکی از اعلم روحانیون نجف بود، فریب نمایندگان شیخ فضل‌الله را خورد و علناً بر خلاف مشروطیت قیام کرد و در نتیجه، آشوب ضد انقلاب در تهران برپا شد.^۳

این در حالی است که از کلمات سید چنین برمی‌آید که او خودش بر اثر مطالعه و تحقیق به ماهیت واقعی مشروطه پی برده و با آن به مخالفت برخاسته است؛ چنان‌چه نقل شده که او می‌گفت:

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۸۱.

۲. مرتضی بذرافشان، سید محمد کاظم یزدی فقیه دورانیش، ص ۴۲ و ۱۰۷.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، ص ۴۷۸.

چرا این‌ها دست از سر یک مشت ایرانی بیچاره بر نمی‌دارند، یک روز به نام مستبد و مشروطه... تمام این‌ها با دست کفار و دشمنان دین اسلام تحریک و قیام می‌شود و مردم بیچاره رعیت اطلاعاتی ندارند... چرا به عوض این‌گونه حرکات، در صده عمران و آبادی مملکت و آسایش زارعین بر نمی‌آیند؟ این زده و خورده‌ها جز از بین رفتن زارعین و خرابی قُرا و فُصایات چیز دیگر دربر دارد؟ آخر آن کسی که دین دارد، این کارها را می‌نماید؟ مسلمان پیشوا و عالم خود را به دار می‌زند و خود پای دارد او که بالای دار است، دست می‌زند و شادی می‌کند...^۱

ملک‌زاده که درجه زهد و پارسایی سید را نمی‌توانست منکر شود، برای خدشه‌دار کردن پارسایی او می‌نویسد:

سید کاظم یزدی که در ریاکاری بی‌نظیر بود و به قول طرفدارانش در زهد و تقوا مانند نداشت و مریدان و مقلدین زیاد در ایران داشت و عشایر شیعه عراق عرب از او تقلید می‌کرد و او را پیشوای مطلق خود می‌دانستند... طرفدار استبداد بود و بیش از هرکس نسبت به مشروطه اظهار تنفر می‌کرد و آن‌ها را بی‌دین و خدانشناس می‌خواند.^۲

البته این شگرد مشروطه‌خواهان سکولار بود که می‌خواستند حریف را با ترفند «هرکه» با ما نیست پس طرفدار محمد علی شاه و استبداد طلب است»، ترور شخصیت کنند. ملک‌زاده همچنین تهمت رشوه‌گرفتن از محمد علی شاه و دیگر مستبدان را به مرحوم یزدی می‌زند.^۳

متأسفانه نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت» نیز در کتاب خود، مطالبی را برای ترور شخصیت مرحوم یزدی ذکر می‌کند.^۴ برخی از نویسندگان معاصر عرب نیز، از شگرد دیگری در جهت تخریب شخصیت مرحوم یزدی استفاده کرده و نوشته‌اند:

اکثر مقلدین سیدکاظم از عوام بودند و مقلدین آخوند از قشر فرهیختگان.^۵

اینان برای این‌که مخالفت سید با مشروطه را سطحی و به دور از تیزبینی‌های لازم قلمداد

۱. حسن اعظام قدسی، خاطرات من، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳. همان.

۴. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۱ و...

۵. توفیق السیف، استبداد ستیزی، ص ۸۲.

کنند، معتقدند ابوالقاسم شیروانی توانست بر یزدی تأثیر بگذارد و او را از این‌که انگلیس در پشت مشروطیت قرار دارد یا مشروطیت به آزادی از قید سنت‌ها و عادات دینی منجر شود، بترساند.^۱

این‌که سید تا آخر عمر در مخالفت خود با مشروطه استوار بود، نشان از این امر دارد که مخالفت او جدی بوده و در تحقیق و مطالعه ریشه داشته است. برعکس، این علمای موافق مشروطه بودند که اکثراً پشیمان شدند؛ چنان‌چه شیخ عبدالله مازندرانی، از مراجع سه‌گانه موافق مشروطه، در نامه‌ای که مدتی بعد از فتح تهران نوشته، می‌آورد:

عوض اشک خون‌گره‌کنید که این همه زحمات را برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی... گرفتار شدیم.^۲

او می‌نویسد:

از انجمن سری مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و غیره دارند، رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر [آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی] تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع و از این به بعد مضر است، باید سلب این نفوذ بکوشند و مجالس سر به خیر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند، در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند. این‌گونه اشخاص طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته، چه کافز پراپی‌ها به اطراف کردند و در جراید درج کردند و ظاهراً این شعبه در همه جا مشغول است.^۳

تهمت زدن به سید و ترور شخصیت مرحوم یزدی، به روشن‌فکران سکولار اختصاص نداشت؛ بلکه برخی از روحانیان نیز به دلیل حب و بغض‌ها و عدم آشنایی دقیق با روحیات و منش سید، قضاوت‌های نادرستی درباره او داشتند که بعضاً در نوشته‌های خود منعکس کرده‌اند. آقا نجفی قوچانی، یکی از این روحانیان بوده است. آقا نجفی از یک سو از طلاب مشروطه طلب نجف بود، و از سوی دیگر، علاقه شدیدی به آخوند خراسانی داشت که نتیجه آن، بدبینی به شخص مقابل آخوند است. از طرفی تأمل در روحیات آقا نجفی (مانند عزت نفس شدید و عصبی بودن) و نیز دقت در منش و

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. موسی نجفی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۳۱۲.

۳. همان، ص ۳۱۱.

ویژگی‌های سید یزدی (مانند محتاط بودن در امور اجتماعی)، می‌تواند تا حدودی توضیح دهنده علت قضاوت‌های نادرست وی درباره سید یزدی باشد.^۱

شایان ذکر است که به رغم برخی برخوردهای تأمل‌برانگیزی که شاگردان مرحوم آخوند خراسانی و سید یزدی داشته‌اند، رابطه شخصی سید و آخوند بسیار خوب بوده است. هیچ‌گاه دیده نشد که این دو حرفی در تنقیص هم زده باشند؛ بلکه عکس آن گزارش شده است؛ به عنوان نمونه سید در تشیع جنازه آخوند شرکت کرده بود و با آن که بعضی در همان تشیع جنازه زخم زبان می‌زدند، ایشان اهمیتی بدان‌ها نمی‌داد. نمونه دیگر این‌که شخصی نزد آیت‌الله آخوند خراسانی آمده، عرض می‌کند: من مقلد سید محمدکاظم یزدی هستم و می‌خواهم با فلان کس معامله‌ای انجام دهم. مهر و امضای اجازه سید محمدکاظم یزدی را برای خریدار برده‌ام؛ ولی چون خریدار مقلد شماست، قبول نکرده و اجازه شما را طلب می‌کند. هنوز کلام آن مرد تمام نشده بود که مرحوم آخوند با ناراحتی می‌فرمایند: ای مرد، برو از قول من به او بگو، اگر تو واقعاً مقلد من هستی، باید مهر و امضای آقای سید محمدکاظم یزدی را روی سرت بگذاری.^۲

د) ولایت فقیه از منظر سید یزدی

در بحبوحه مشروطیت، مباحثی که مستقیماً به حکومت و نوع حکومت مربوط می‌شد، مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت؛^۳ از این رو علمای طراز اول همانند سید که مرجع تقلید شیعیان جهان بودند، می‌کوشیدند، مطلب یا سخنی از آنان دستاویز سوء استفاده‌چیان نشود. شاید به همین دلیل باشد که سید یزدی - بر خلاف اساتید خود، میرزای شیرازی و شیخ انصاری - بسیار محتاطانه با این نوع مباحث برخورد می‌کند و هنگام نوشتن حاشیه بر «مکاسب» شیخ در بحث ولایت فقیه، از آن دست بر می‌دارد. از

۱. جهت اطلاع از برخی موارد ر.ک: آقا نجفی قوجانی؛ سیاحت فرق، ص ۳۲۹، ۴۶۰، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۸.

و آقا نجفی قوجانی؛ برگی از تاریخ معاصر...، ص ۵۷.

۲. مرتضی بذرافشان، سید محمدکاظم یزدی فقیه دورانیش، ص ۱۰۶.

۳. شواهد تاریخی بی‌شماری دال بر این نوع سوء استفاده‌هاست؛ همانند سوء استفاده از کتاب نائینی که منجر شد ایشان شخصاً به جمع‌آوری کتاب خود بپردازند.

این رو لازم است برای دستیابی به اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی ایشان، به مطالعه و تأمل در مباحثی مانند قضا، زکات و خمس از کتاب «عروة الوثقی» پردازیم.

سید در کتاب قضا، منصب قضاوت را از طرف شارع و منصبی از مناصب شرعی می‌داند.^۱ برخی معتقدند که منصب قضا «حکمی از احکام شرعی مثل سایر واجبات» است؛ اما وی به استناد حدیث «فأنتی قد جعلته حاکماً» این قول را رد می‌کند. ایشان معتقد است که منصب قضا، به اقتضای حدیث مذکور، ولایت است، و ولایت، همان سلطنت بر جان، مال و امور شخصی دیگران می‌باشد که در قضا محقق است.^۲

از نظر سید، ترافع نزد غیر مجتهد جامع الشرایط، حرام است،^۳ و بر فرد غیر مجتهد نیز جایز نیست که عهده‌دار قضاوت شود. ایشان بعد از ذکر آیات و روایات، در این خصوص می‌فرماید:

مقتضای این روایات، عدم جواز عهده‌دار بودن غیر مجتهد برای حکم و مراعه می‌باشد؛ حال فرقی نیست که این غیر مجتهد آیا از اهل علم باشد یا نه.^۴

در ادامه مبحث قضا می‌نویسد:

ثم انه منصب جلیل، ومرتبة عالیة، فانه إمارة شرعية وغصن من دوحه الرياسة العامة الثابتة للنبي ﷺ و الائمة و خلفه عنهم.^۵

چنین به نظر می‌رسد که در نظر ایشان منصب ریاست عامه، شاخه‌های زیادی دارد که در زمان وی رسیدن به همه آن‌ها امکان ندارد؛ ولی یک شاخه از آن را که منصب قضا باشد، باید احیا کرد.

در خصوص این که چه کسی حق حکومت (به معنای مصطلح آن) دارد، ذکری از

۱. سید محمدکاظم طباطبائی یزدی، *تکملة العروة الوثقی*، ج ۲، ص ۵.

۲. عین عبارت ایشان چنین است: «إذا المستفاد من قوله ﷺ: «فأنتی قد جعلته حاکماً أو قاضياً» كونه ولاية إذ الولاية هي الامارة والسلطنة علی الغير فی نفسه أو ماله أو أمر من أموره، وهي متحققة فيه». (همان، ص ۲)

۳. همان، ص ۹.

۴. همان، ص ۷.

۵. همانا منصب قضاوت شکوفه‌ای است از درخت ریاست عامه‌ای که برای پیامبر و ائمه ثابت بوده و جانشینی، از آن بزرگواران می‌باشد.

سلطان در کلمات سید به میان نمی‌آید.^۱ بلکه در همه موارد فقیه عادل جامع شرایط را در مقابل حاکم جور قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد ایشان «قدر مقدور» از حکومت فقیه را همان عهده‌داری منصب قضا می‌داند؛ اما از سایر بخش‌های ولایت عامه، تنها از آن جهت بحث نمی‌کند که آن‌ها را غیر مقدور و غیر قابل دستیابی می‌داند. مؤیدات این مطلب عبارتند از:

۱. احادیثی که وی برای وجوب اجتهاد قاضی ذکر می‌کند، دارای عمومیت می‌باشد؛ به طوری که موضوع بعضی از آن‌ها، ولایت و حکومت است، و این امر بر ایشان مخفی نبوده و احتمالاً حکایت از این مطلب دارد که خواسته نظر خود را درباره شرایط حاکم، در ضمن شرایط قاضی ابراز دارد. ترجمه مطالب ایشان چنین است:

جواز قضا برای غیر امام، متوقف است بر اذن امام و اخباری که بر اذن امام دلالت دارند، به علما و راویانی اختصاص دارد که ظاهراً به استنباط حکم شرعی قادر باشند؛ مثل مقوله عمر بن حنظله^۲ و توفیق بلند مرتبه امام زمان^۳. «در حوادثی که واقع می‌شود، به راویان حدیث ما رجوع کنید. آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خدا بر شما هستم.» و خبر تحف العقول: «مجاری امور و احکام بر دست علماست» و مرسله رسول اکرم: «بارالها! پیامرز خلفای مرا» گفته شد که «یا رسول الله... خلفای شما کیانند؟» فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا رعایت می‌کنند.» و حدیثی که در فقه الرضوی روایت شده: «فقه در این زمان، همانند انبیای بنی اسرائیل می‌باشند».^۳

در ادامه این احادیث می‌فرماید:

معلوم است که بر عامی اسم عالم و راوی صدق نمی‌کند و مصلحت نیست که عامی خلیفه رسول الله... باشد و مجاری امور نباید به دست او باشد و عامی به منزل انبیا شمرده نمی‌شود.^۴

وقتی جمله «مجاری امور نباید به دست عامی باشد» را در کنار این جمله قرار دهیم که از قول امام علی^{علیه السلام} که فرمود: «فانی قد جعلته حاکماً» استفاده می‌شود که قضاوت، ولایت است» - زیرا ولایت همان حاکمیت و سلطنت بر غیر در جان و مالش می‌باشد^۵ - چنین

۱. خصوصاً در حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۴۶-۴۹ مبحث اراضی خراجیه و مبحث جوازات سلطان، ص ۳۲-۳۸.

۲. متن مقبوله چنین است: «انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حالنا وحرماننا و عرف احکامنا».

۳. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، تکملة العروة الوثقی، ج ۲، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۷.

۵. عین عبارت سید چنین است: «إذا المستفاد من قوله علی^{علیه السلام} «فانی قد جعلته حاکماً...» «کونه ولایة اذ الولاية هی الامارة والسلطنة علی الخیر فی نفسه أو ماله أو أمر من أمره، وهی متحققه فیه» (همان).

برداشت می‌شود که از منظر سید، اجتهاد از شرایط حاکم است. بویژه اگر توجه داشته باشیم که ایشان مقام قضاوت را منصوب از ناحیه ائمه علیهم‌السلام می‌داند، نه واجبی در ردیف امر به معروف و نهی از منکر که باید ادای تکلیف شود.

۲. در کتاب زکات عنوان می‌کند که دادن زکات به فقیه جامع‌الشرایط، مستحب است؛ اما اگر فقیه زکات را مطالبه کرد، بر مالک واجب است که زکات خود را انحصاراً به فقیه جامع‌الشرایط پرداخت کند^۱ و اگر مال در دست فقیه تلف شود (حتی با افراط و تفریط او) مالک و دهنده زکات، ضامن نیست.^۲ با توجه به این که این مورد جزء امور حسبیه نیست (و به همین دلیل بعضی از فقها مانند آقا ضیا اشکال کرده‌اند که این مورد از امور حسبه خارج است)، شاید بتوان گفت که سید به ولایت عامه قائل بوده است.

۳. از مواردی که سید بر آن تأکید کرده، این است که حکم فقیه جامع‌الشرایط قابل نقض نیست؛ ولو از طرف مجتهد دیگر.^۳ روشن‌ترین فرد در این خصوص، وقتی است که ولی فقیه، حکمی صادر کند. در این صورت بر سایر فقها - اگر چه خودشان را اعلم از او بدانند - واجب است از آن حکم اطاعت نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، ص ۳۲۳-۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۲۶ و ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، *المروة الوقتی*، ج ۱، ص ۲۰.

کتابنامه

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی. سلطنت علم و دولت فقر، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۲. _____، آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبائی یزدی پرچم دار عرصه جهاد و اجتهاد. یزد، ستاد بزرگداشت آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی، ۱۴۱۷ ق.
۳. _____، آخرین آواز قو بازکاوی شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله نوری براساس آخرین برگ زندگی او و فرجام مشروطه. ج ۱، تهران، عبرت، ۱۳۸۰ ش.
۴. اعظام قدسی، حسن، خاطرات من، ج ۱، تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹ ش.
۵. بذرافشان، مرتضی. سید محمد کاظم یزدی فقیه دور اندیش. قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش.
۶. ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، ج ۱، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
۷. رضوانی، هما، (به کوشش) لوائح آقا شیخ فضل الله نوری، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲ ش.
۸. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۱ ش.
۹. الحر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۱، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ط ۲، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. حرزالدین، شیخ محمد، معارف الرجال، ج ۲، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ش.
۱۱. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، ۱۳۶۰ ش.
۱۲. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، ج ۳، تهران، عطاره، ۱۳۶۱ ش.
۱۳. ذبیح زاده، علی نقی، «نقش آیت الله سید محمد کاظم یزدی در نهضت مشروطه»، مجله معرفت، ش ۵۰، بهمن ۱۳۸۰ ش.
۱۴. امین، محسن، اعیان الشیعه، تحقیق و اخراج دکتر حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۱۵. السیف، توفیق، استبداد ستیزی، ترجمه محمد نوری و دیگران، اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۷۹ ش.
۱۶. فرمانداری شهرستان یزد، شکوه و پارسایی و پایداری، ج ۱، یزد، فرمانداری شهرستان یزد، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ج ۵، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰ ش.

۱۸. الکهنوی الکشمیری، میرزا محمد مهدی، نجوم السماء، ج ۲، قم، بصیرتی.
۱۹. مدرسی تبریزی، محمد علی، ریحانة الادب، ج ۴، چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۲۸ ش.
۲۰. معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت، ج ۲، ج ۲، ابن سینا.
۲۱. ملک زاده، مهدی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۳، ج ۲، تهران، علمی، ۱۳۶۳ ش.
۲۲. نجفی، موسی و موسی حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. الموسوی الاصفهانی الکاظمی، محمد مهدی، احسن الودیعه، ج ۱، چاپ بغداد.
۲۴. قوجانی، آقاجانی، سیاحت شرق، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
۲۵. ———، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیت الملک العلام)، تصحیح: رمضانعلی شاکری، ج ۱، تهران، هفت، ۱۳۷۸ ش.
۲۶. نامدار، مظفر، «اسره فقاہت و سیاست». تاملاتی سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، به اهتمام موسی نجفی، ج ۵، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
۲۷. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، تکملة العروة الوثقی، قم، مکتبه داروری.
۲۸. ———، العروة الوثقی، ج ۱، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ ق.